

سخنرانی در باره برنامه حزب در هشتمین کنگره

حزب کمونیست (ب) روسیه

از: آثار منتخب لنین

(کف زدن حضار). رفقا، بر وفق قراری که بین من و رفیق بوخارین در مورد تقسیم موضوع گذاشته شده، روشن ساختن نظریه کمیسیون در باره یکسلسله از نکات مشخصی که بیش از همه مورد مشاجره یا در حال حاضر بیش از همه مورد توجه حزب است به من محول گردیده است.

من مطلب را به اختصار از آن نکاتی آغاز مینمایم که رفیق بوخارین در پایان گزارش خود بمیان کشید و نکاتی است که در داخل کمیسیون بین ما مورد مشاجره بود. نکته نخست عبارتست از چگونگی ساختمان بخش عمومی برنامه. رفیق بوخارین در اینجا بعقیده من این نکته را کاملاً صحیح بیان نداشت که چرا اکثریت کمیسیون تمام تشبثاتی را که هدفش تنظیم برنامه با حذف تمامی آنچه‌هایی بود که در باره سرمایه داری سابق گفته شده است رد کرد. رفیق بوخارین طوری سخن میگفت که از گفته وی گاه چنین مستفاد میشد که گویا اکثریت کمیسیون از آنچه که در این باره خواهند گفت بیم داشت و بیم داشت از اینکه اکثریت کمیسیون را متهم نمایند که نسبت به گذشته احترام کافی قائل نیست. شک نیست که وقتی خط مشی اکثریت کمیسیون با این شیوه بیان شود، این خط مشی بسیار مضحک وانمود میگردد. ولی این مطلب از حقیقت دور است. اکثریت کمیسیون بدان سبب این تشبثات را رد کرد که تشبثات مزبور نادرست بود و با اوضاع و احوال واقعی مطابقت نداشت. امپریالیسم خالص بدون پایگاه اساسی سرمایه داری هیچگاه وجود نداشته، هیچ جا وجود ندارد و هرگز وجود نخواهد داشت. این تلخیص نادرستی است از تمامی آنچه که در باره سندیکاها، کارتل‌ها، تروست‌ها و سرمایه داری مالی گفته میشد و در آن سرمایه داری مالی چنان تصویر میگردد که گوئی بر هیچیک از پایه های سرمایه داری سابق مبتنی نیست.

این درست نیست. این مطلب بویژه در مورد دوران جنگ امپریالیستی و دوران پس از جنگ امپریالیستی صدق نخواهد کرد. انگلس ضمن یکی از مباحث خود راجع به جنگ آینده نوشته است که ویرانیهای آن بمراتب وحشیانه تر از جنگ سی ساله خواهد بود و بشریت در مقیاس عظیمی دچار بهیمیت خواهد شد و دستگاه مصنوعی بازرگانی و صنایع ما دچار ورشکستگی خواهد شد. سوسیال‌خائنین و اپورتونیست‌ها در آغاز جنگ در باره جان سختی سرمایه داری لاف میزدند و ما را «متعصب یا نیمه آنارشیزست» نامیده بباد استهزاء میگرفتند و میگفتند «به بینید که این پیشگوئی‌ها عملی نشد. حوادث نشان داد که این امر تنها در مورد بخش بسیار کوچکی از کشورها و برای دوران بسیار کوتاهی صدق میکرد!» ولی اکنون نه تنها در روسیه و نه تنها در آلمان بلکه در کشورهای پیروزمند نیز انهدام سرمایه داری معاصر در چنان مقیاس عظیمی آغاز میگردد که در موارد زیادی این دستگاه مصنوعی را از میان برمیدارد و سرمایه داری سابق را احیاء مینماید.

وقتی رفیق بوخارین میگفت که میتوان برای تجسم منظره یکپارچه ای از انهدام سرمایه داری و امپریالیسم کوشش بعمل آورد، ما در کمیسیون اعتراض میکردیم و من باید در اینجا نیز اعتراض کنم: شما هم بیازمائید تا به بینید که موفق نخواهید شد. رفیق بوخارین در کمیسیون یکبار چنین تلاشی بعمل آورد و خود از آن صرفنظر کرد. من کاملاً مطمئنم که اگر کسی هم قادر باین عمل باشد بیش از همه همان رفیق بوخارین است که بسیار زیاد و خیلی مفصل روی این مسئله کار کرده است. من تأکید میکنم که چنین تلاشی نمیتواند توفیق آمیز باشد، زیرا هدف صحیح نیست. ما در روسیه اکنون عواقب جنگ امپریالیستی و آغاز دیکتاتوری پرولتاریا را میگذرانیم. در عین حال ما در یکسلسله از نواحی روسیه که ارتباطشان با یکدیگر از سابق بیشتر قطع شده بود، در موارد زیادی یا احیاء سرمایه داری و تکامل نخستین مرحله آن روبرو هستیم. از این وضع نمیتوان بیرون جهید. اگر برنامه را آنطور بنویسیم که رفیق بوخارین دلش میخواهد برنامه ای نادرست خواهد بود. چنین برنامه ای در بهترین حالات بیان بهترین نکاتی خواهد بود که در باره سرمایه داری مالی و امپریالیسم گفته شده است، ولی بیان واقعیت نخواهد بود، زیرا در این واقعیت چنان یکپارچگی وجود ندارد. برنامه ای که از اجزاء جور واجور ترکیب شده باشد خالی از ظرافت است (که البته مانعی ندارد)، ولی هر نوع برنامه دیگری صرفاً نادرست خواهد بود. و از این جورواجوری و از این ترکیب مختلف المصالح هر قدر هم نامطبوع و از لحاظ موزونی ناقص باشد ما برای یک دوران بسیار طولانی نمیتوانیم برون بجهیم. وقتی هم که برون بجهیم، برنامه دیگری تدوین خواهیم نمود. ولی در آهنگام دیگر زندگی ما در جامعه سوسیالیستی خواهد بود. مضحک بود هر آینه ادعا میشد که در آنجا هم همانگونه خواهد بود که الان هست.

ما در دورانی بسر می بریم که یک سلسله از پدیده های اساسی کاملاً بدوی سرمایه داری احیا شده است. برای مثال ورشکستگی حمل و نقل را در نظر بگیرید که ما آنرا باین خوبی یا بعبارت بهتر باین بدی در خود احساس مینمائیم. این وضع در کشورهای دیگر و حتی در کشورهای پیروزمند هم وجود دارد. ولی معنای ورشکستگی حمل و نقل در سیستم امپریالیستی چیست؟ - بازگشت به ابتدائی ترین اشکال تولید کالایست. ما بخوبی میدانیم که کلمه انبان بدوشان دوره گرد چه معنایی دارد. این کلمه تاکنون ظاهراً برای خارجیان نامفهوم بود. ولی اکنون چطور؟ با رفقائی که برای شرکت در کنگره انترناسیونال سوم آمده اند در این باره صحبت کنید. معلوم میشود که پیدایش چنین کلماتی در آلمان و سوئیس هم آغاز میشود، این کاتگوری را شما به هیچ کجای دیکتاتوری پرولتاریا نمیتوانید مربوط کنید و ناچارید به سرآغاز جامعه سرمایه داری و تولید کالائی بازگشت نمائید.

برون جهیدن از این واقعیت اسفناک از طریق تدوین یک برنامه هموار و یکپارچه معنایش جهیدن به فضای خلاء و ماوراء ابرهاست و نگارش برنامه ای نادرست است. و برخلاف کنایه مؤدبانه رفیق بوخارین، این بهیچوجه احترام نسبت بگذشته نبود که ما را وادار کرد قسمتهائی از برنامه گذشته را در اینجا داخل نمائیم. از گفته وی چنین نتیجه حاصل میشد: در سال ۱۹۰۳ این برنامه به شرکت

لنین نوشته شده که بدون شک برنامه بدی بوده است ولی چون افراد قدیمی بیش از هر چیز دوست دارند از گذشته یاد نمایند، لذا با احترام گذشته در دوران جدید برنامه جدیدی تنظیم کردند که در آن مطلب کهنه را تکرار مینمایند. اگر مطلب بدینمنوال بود، آنوقت می بایست چنین موجودات عجیبی را بباد استهزاء گرفت ولی من تأکید میکنم که مطلب چنین نیست. آن سرمایه داری که در سال ۱۹۰۳ وصف گردیده است در سال ۱۹۱۹ نیز در جمهوری شوروی پرولتری همانا بعلت تلاشی امپریالیسم و ورشکستگی آن کماکان وجود دارد. این سرمایه داری را میتوان مثلاً خواه در استان سامارا و خواه در استان ویاتکا که از مسکو چندان دور نیستند مشاهده نمود. در دورانی که جنگ داخلی کشور را قطعه قطعه میکند ما باین زودی از این وضعیت، از این انبان بدوشی خلاص نخواهیم شد و بهمین جهت هم تنظیم برنامه بنوع دیگر نادرست می بود. باید آنچه را گفت که هست: برنامه باید متضمن نکات مطلقاً بی چون و چرا و عملاً مسجل باشد، فقط در چنین صورتی این برنامه - مارکسیستی خواهد بود.

رفیق بوخارین از لحاظ تئوری این مطالب را کاملاً میفهمد و میگوید که برنامه باید مشخص باشد. ولی فهمیدن، یک مطلب و اجرای عملی آن مطلب دیگریست. آنچه را که رفیق بوخارین مشخص مینامد تعریف کتابی سرمایه داری مالی است. در عالم واقعیت ما ناظر پدیده های جور واجوری هستیم. ما در هر استان کشاورزی در کنار صنایع انحصاری ناظر رقابت آزاد هستیم. سرمایه داری انحصاری در هیچ نقطه ای از جهان بدون رقابت آزاد در یک سلسله از رشته ها، وجود نداشته و وجود نخواهد داشت. نگارش یک چنین سیستمی معنایش نگارش سیستمی است مجزا از زندگی و نادرست. اگر مارکس در باره مانوفاکتور میگفت که مانوفاکتور روبنای تولید توده ای کوچک بود، پس امپریالیسم و سرمایه داری مالی هم روبنای سرمایه داری سابق است. اگر بخش فوقانی آنرا منهدم سازیم سرمایه داری سابق نمودار میگردد. دفاع از این نظریه که امپریالیسم یکپارچه بدون سرمایه داری سابق وجود دارد معنایش پذیرفتن دلخواه خود بجای واقعیت است.

این اشتباهی طبیعی است که بسهولت بدان دچار میگردند. و اگر ما با امپریالیسم یکپارچه ای روبرو بودیم که سرمایه داری را سراپا دگرگون ساخته بود، آنوقت وظیفه ما صد هزار بار آسانتر میگردید و ما دارای سیستمی میشدیم که در آن همه چیز تنها تابع سرمایه مالی میشد. و آنوقت فقط اینکار باقی میماند که بخش فوقانی را برداریم و بقیه را بدست پرولتاریا بسپاریم. این فوق العاده مطبوع بود ولی در عالم واقعیت چنین چیزی وجود ندارد. در عالم واقعیت تکامل چنانست که ناچار باید بکلی طور دیگری عمل نمود، امپریالیسم روبنای سرمایه داریست. هنگامیکه امپریالیسم منهدم میگردد ناچار ما با انهدام بخش فوقانی و نمودار شدن زیرنا سروکار پیدا میکنیم. بدین جهت است که برنامه ما، هر آینه بخواهیم برنامه ای صحیح باشد، باید از آنچه سخن گوید که وجود دارد. و آنچه وجود دارد سرمایه داری سابق است که در یکسلسله از رشته ها به مرحله امپریالیسم رسیده است. سیر تکاملی آن فقط تکامل امپریالیستی است. مسائل اساسی را فقط با توجه به وجود

امپریالیسم میتوان مورد بررسی قرار داشت. هیچ مسئله مهمی در سیاست داخلی یا خارجی وجود ندارد که بتوان آنرا از نقطه نظر دیگری جز توجه باین تکامل حل نمود. ولی در حال حاضر برنامه در این باره سخن نمیگوید. در واقعیت امر زیربنای عظیمی مرکب از سرمایه داری سابق وجود دارد. روبنائی از امپریالیسم وجود دارد که کار را به جنگ منجر ساخت و از این جنگ سرآغاز دیکتاتوری پرولتاریا پدید آمد. از این مرحله شما نمیتوانید برون جهید. خود نواخت تکامل انقلاب پرولتری در سراسر جهان را نیز این واقعیت مشخص مینماید و برای سالهای مدیدی بمثابة واقعیت باقی میماند. شاید انقلابهای اروپای باختری از این هموارتر بگذرند، ولی بهرحال برای تجدید سازمان تمام جهان، برای تجدید سازمان اکثریت کشورها سالهای بسیار زیادی لازم است. و این بدانمعناست که در این دوران انتقالی که اکنون ما میگذرانیم، نمیتوانیم از این واقعیت رنگارنگ برون جهیم. ذره ای هم از این واقعیت مرکب از اجزاء جورواجور و رنگارنگ را هر قدر هم که از ظرافت بدور باشد نمیتوان بدور افکند. برنامه ایکه بطرز دیگری جز آنچه که اکنون هست تنظیم شده باشد، نادرست خواهد بود. ما میگوئیم که به دیکتاتوری رسیده ایم. ولی باید دانست که چگونه رسیده ایم. گذشته ما را قبضه کرده و با هزاران دست چسبیده است و نمیگذارد گامی به پیش برداریم و یا مجبور میسازد گامهای خود را باین بدی برداریم. و ما میگوئیم: برای آنکه بفهمیم به چه وضعیتی دچار میگردیم باید بگوئیم چگونه گام برداشته ایم و چه چیزی ما را درست به انقلاب سوسیالیستی رسانده است. آنچه ما را باینجا رسانده است. امپریالیسم و سرمایه داری با شکلهای کالائی - اقتصادی بدوی آن بود. باید همه اینها را فهمید، زیرا فقط با در نظر گرفتن واقعیت است که ما میتوانیم مسائلی نظیر مثلاً روش خود نسبت به دهقانان میانه حال را حل کنیم. در واقع در عصر سرمایه داری امپریالیستی خالص دهقان میانه حال از کجا پیدا شده است؟ زیرا حتی در کشورهای صرفاً سرمایه داری نیز دهقان میانه حال وجود نداشت. اگر ما روش خود را نسبت باین پدیده (دهقانان میانه حال)، که میتوان گفت تقریباً پدیده قرون وسطائیت، معین نکنیم و نظریه ایرا که پیروی میکنیم صرفاً امپریالیسم و دیکتاتوری پرولتاریا باشد، بهیچوجه نمیتوانیم سروته مطلب را بهم آوریم و با در دسر زیادی مواجه خواهیم شد. ولی اگر ما باید روش خود را نسبت بدهقانان میانه حال تغییر دهیم، آنگاه در بخش تئوریک هم باید زحمت کشیده بگوئید که این دهقان از کجا پیدا شد، و چیست. این دهقان مولد کوچک کالا است. این آن الفبای سرمایه داری است که گفتن آن لزوم دارد، زیرا ما هنوز از این الفبا خارج نشده ایم. رخ برتافتن از آن و گفتن اینکه: «ما را که سرمایه داری مالی را بررسی کرده ایم چه حاجتی به مطالعه الفباست!» - نشانه منتها درجه سبکمغزیست.

عین همین مطلب را من باید در مورد مسئله ملی بیان دارم. در اینجا هم رفیق بوخارین دلخواه خود را بجای واقعیت میگیرد. او میگوید نمیشود حق ملل را در تعیین سرنوشت خویش تصدیق کرد. ملت یعنی بورژوازی باضافه پرولتاریا. مگر میشود که ما پرولترها برای بورژوازی منفور حق تعیین سرنوشت خویش قائل شویم! این با هیچ چیز وفق ندارد! ولی ببخشید این با آنچه که هست وفق دارد.

اگر شما این را بدور اندازید آنوقت دچار خیالبافی میگردید. شما به پروسه تجزیه ای که در داخل ملت انجام میگیرد و به جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی استناد میورزید. ولی هنوز باید به بینیم که این تجزیه چگونه انجام خواهد گرفت.

بعنوان مثال آلمان را که نمونه کشور پیشرو سرمایه داری است در نظر بگیرید که از لحاظ تشکل سرمایه داری و سرمایه داری مالی از آمریکا برتر بود. این کشور از بسیاری لحاظ، خواه از لحاظ تکنیک و تولید و خواه از لحاظ سیاسی پست تر بود، ولی از لحاظ تشکل سرمایه داری مالی، از لحاظ تبدیل سرمایه داری انحصاری به سرمایه داری دولتی - انحصاری برتر از آمریکا بود. بنظر میرسید که این یک نمونه است. ولی در آنجا چه میگذرد؟ آیا پرولتاریای آلمان از بورژوازی مجزا شد؟ نه! تنها در باره چند شهر بزرگ خبر داده شد که اکثریت کارگران آن مخالف شایدمانیست ها هستند. ولی این امر چگونه انجام گرفت؟ از طریق اتحاد اسپارتاکیست ها با منشویک های مستقل سه بار منفوری که همه چیز را خلط کرده و میخواهند بین سیستم شوراها و مجلس مؤسسان عقد نکاح برقرار نمایند! اینست آنچه که در خود همین آلمان رخ میدهد! و حال آنکه این یک کشور پیشرو است.

رفیق بوخارین میگوید: «ما را چه حاجتی است به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش!». من ناچارم اعتراضی را که در تابستان سال ۱۹۱۷ به پیشنهاد او مبنی بر حذف برنامه حداقل و ابقاء برنامه حداکثر نموده ام تکرار کنم. آنموقع من به وی پاسخ دادم: «وقتی خودستایی کن که از جنگ باز میگردی نه وقتی که به جنگ میروی». وقتی که ما حکومت را بدست آوردیم و اندکی هم صبر کردیم، آنوقت اینکار را انجام خواهیم داد. ما حکومت را بدست آورده ایم، کمی هم صبر کرده ایم و اکنون من با اینکار موافقم. ما کاملاً به ساختمان سوسیالیستی وارد شده ایم. هجوم اول را که ما را تهدید میکرد، دفع نموده ایم، - اکنون اینکار بموقع است. عین همین مطلب هم در مورد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش صادق است. رفیق بوخارین میگوید: «من میخواهم فقط حق طبقات زحمتکش را در تعیین سرنوشت خویش بپذیرم». پس شما میخواهید آنچیز را بپذیرید که در واقعیت امر در هیچ کشوری بجز روسیه بدان نائل نیامده اند. این مضحک است.

به فنلاند بنگرید: کشوریست دموکراتیک، تکامل یافته تر و با فرهنگ تر از ما. پروسه جدائی یعنی مجزا شدن پرولتاریا در آنجا با شیوه ای خود ویژه و بسی دردناکتر از ما انجام می پذیرد. فنلاندها دیکتاتوری آلمان را متحمل شدند و حالا دیکتاتوری دول متفق را متحمل میگردند. ولی در سایه آنکه ما حق ملل در تعیین سرنوشت خویش را پذیرفتیم پروسه مجزا شدن در آنجا تسهیل گردید. من صحنه ای را که در اسمولنی روی داد، خوب بیاد دارم. در آنجا من مجبور بودم به اسوین هوور (۲۸۶) (معنای تحت الفظی آن «کله خوک» است) نماینده بورژوازی فنلاند که نقش جلاد را بازی کرد، - سند رسمی تسلیم نمایم. نامبرده با کمال مهربانی دست مرا فشرد و ما با یکدیگر تعارفاتی رد و بدل کردیم. چقدر این عمل نامطبوع بود! ولی انجام آن لازم بود، زیرا در آنهنگام این

بورژوازی مردم را میفریفت، توده های زحمتکش را میفریفت و میگفت این موسکال ها، شوینیست ها، ولیکاروس ها، میخواهند فنلاندیها را مختنق سازند. لذا می بایست این کار را انجام داد.

مگر دیروز لازم نیامد عین همین عمل را در مورد جمهوری باشقیرستان انجام دهیم (۲۸۷)؟ وقتی رفیق بوخارین میگفت: «ممکن است این حق را برای برخیها قائل شد» من یادداشت کردم که در فهرست او حتی هوتنتوت ها، بوشمن ها و هندوها هم وارد شده اند. پس از شنیدن این اسامی من با خود گفتم چطور رفیق بوخارین یک چیز کوچک یعنی باشقیرها را فراموش کرده است؟ در روسیه بوشمن وجود ندارد، در باره هوتنتوت ها هم من هیچگاه نشنیده ام که آنها ادعای جمهوری خودمختار داشته باشند و حال آنکه ما با باشقیرها و قیرقیزها و یک سلسله از خلق های دیگر روبرو هستیم و نمیتوانیم از قائل شدن چنین حقی برای آنها امتناع ورزیم. ما نمیتوانیم در مورد هیچیک از خلقهای ساکن قلمرو امپراطوری سابق روسیه از این امر امتناع ورزیم. حتی فرض کنیم که باشقیرها استثمارگران را سرنگون میساختند و ما در انجام این امر به آنها کمک میکردیم. ولی این امر فقط در صورتی امکان دارد که موجبات تحول کاملاً فراهم شده باشد. چنین عملی را باید با احتیاط انجام دهیم تا با مداخله خود آن پروسه مجزا شدن پرولتاریا را که باید تسریع نمائیم، متوقف نسازیم. و اما در حق خلقهایی نظیر قرقیزها، ازبک ها، تاجیک ها و ترکمن ها که تاکنون هم تحت نفوذ ملاک های خود هستند چه کاری میتوانیم انجام دهیم؟ در روسیه خودمان اهالی، پس از تجربیات طولانی خود در مورد کشیشان، به ما کمک کردند تا آنها را سرنگون سازیم. ولی شما میدانید که فرمان مربوط به زناشوئی ثبتي هنوز چقدر بد عملی میشود. آیا ما میتوانیم باین خلقها نزدیک شده بگوئیم: «ما استثمارگران شما را سرنگون خواهیم ساخت؟» ما اینکار را نمیتوانیم بکنیم، زیرا آنها کاملاً تحت تبعیت ملاهای خود هستند. در اینجا باید منتظر شد تا تکامل این ملت، یعنی مجزا شدن پرولتاریا از عناصر بورژوائی که امریست ناگزیر، انجام پذیرد.

رفیق بوخارین نمیخواهد منتظر نشیند و با ناشکیبائی بانگ میزند: «بچه دلیل! وقتی ما خودمان بورژوازی را سرنگون ساخته و حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا را اعلام نموده ایم به چه دلیل باید اینطور رفتار نمائیم!». این عبارت مانند یک دعوت تشویق آمیز تأثیر میکند و راه ما را نشان میدهد، ولی اگر ما فقط اینرا در برنامه اعلام داریم آنگاه حاصل آن برنامه نبوده، بلکه شبنامه خواهد بود. ما میتوانیم حکومت شوروی و دیکتاتوری پرولتاریا و نفرت کامل نسبت به بورژوازی را، که وی هزار بار مستحق آنست اعلام داریم. ولی در برنامه باید با دقت مطلق آنچیز را که هست نوشت. آنوقت برنامه ما - برنامه ای بی چون و چرا خواهد بود.

ما دارای یک نظریهٔ موکداً طبقاتی هستیم، آنچه که ما در برنامه مینویسیم، تصدیق آنچیز است که در عمل پس از دورانی رخ داده است که در آن ما راجع به حق ملل در تعیین سرنوشت خویش بطور کلی چیز مینوشتیم. در آهنگام هنوز جمهوری های پرولتری وجود نداشتند. هنگامیکه این جمهوری ها پدید آمدند و تنها بمیزانی که این جمهوری ها پدید آمدند ما توانستیم آنچه را که در اینجا



نوشته ایم بنویسیم: «اتحاد فدراتیو دولت هائی که به طراز شوروی متشکل شده اند». طراز شوروی هنوز خود شوراها، به آنقسمیکه در روسیه وجود دارند، نیست، ولی طراز شوروی به یک طراز بین المللی تبدیل میگردد. ما فقط این را میتوانیم بگوئیم. فراتر رفتن از این حد، حتی بقدر یک گام و یک مو هم باشد، نادرست خواهد بود و لذا بدر برنامه نمی خورد.

ما میگوئیم: باید این موضوع را بحساب آورد که یک ملت در راه گذار از نظام قرون وسطائی به دموکراسی بورژوائی و از دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری در چه مرحله ای قرار دارد. این مطلب مطلقاً صحیح است. ملت ها همه حق تعیین سرنوشت خویش را دارند و لذا – تذکر خاصی در باره هونتوت ها و بوشمن ها لازم نیست. این توصیف در مورد اکثریت عظیم مردم روی زمین، شاید در مورد نه دهم و حتی ۹۵ درصد همه آنها صادق است، زیرا همه کشورها در راه گذار از نظام قرون وسطائی به دموکراسی بورژوائی یا از دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری هستند. این راهیست کاملاً ناگزیر. بیش از این نباید گفت زیرا نادرست خواهد بود و آنچه نخواهد بود که هست. ترک شعار حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و طرح شعار حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش بکلی نادرست است، زیرا این شیوه طرح مسئله این موضوع را بحساب نمی آورد که سیر تجزیه در داخل ملتها با چه دشواریها و از چه راه پر پیچ و خمی انجام میگردد. در آلمان بشیوه دیگری انجام میگردد تا در کشور ما. از برخی جهات سریعتر و از پاره ای جهات بطئی تر و خونینتر است. در کشور ما اندیشه عجیبی مانند درآمیختن شوراها و مجلس مؤسسان مورد تصویب هیچ حزبی نبوده است. بالاخره ما باید در کنار این ملتها زندگی کنیم. هم اکنون شیدمانیستها در باره ما میگویند که ما میخواهیم آلمان را تسخیر نمائیم. البته این خنده آور و لاطائل است. ولی بورژوازی از خود دارای منافع و دارای جرائدست که در صدها میلیون نسخه در سراسر جهان این موضوع را جار میزند و ویلسون بخاطر منافع خود از این عمل پشتیبانی میکند. میگویند بلشویکها ارتش بزرگی دارند و میخواهند از طریق تسخیر آلمان، بلشویسم خود را در آنجا مستقر سازند. بهترین افراد آلمان، یعنی اسپارتاکیستها، بما خاطر نشان میکردند که کارگران آلمان را به ضد کمونیستها برمیانگیزند و به آنها میگویند: به بینید وضع بلشویکها چقدر خراب است! و در واقع هم ما نمیتوانیم بگوئیم که وضعمان خیلی خوبست. دشمنان ما در آلمان برای تأثیر در توده ها این برهان را می آورند که انقلاب پرولتری در آلمان همان بی نظمی هائی را ببار می آورد که در روسیه ببار آورده است. بی نظمی ما – بیماری طولانی ماست. ما ضمن استقرار دیکتاتوری پرولتری در کشور خویش با دشواریهای شدیدی مبارزه مینمائیم. تا زمانیکه بورژوازی یا خرده بورژوازی و یا حتی بخشی از کارگران آلمان تحت تأثیر این مترسک هستند که «بلشویک ها میخواهند نظام خود را قهراً مستقر سازند» – تا آلمان فرمول «حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش» وضع را تسهیل نمی بخشد. ما باید طوری رفتار کنیم که سوسیال – خائنین آلمان نتوانند بگویند که بلشویک ها سیستم جهانشمول خود را، که گویا میتوان آنرا با سرنیزه افراد ارتش سرخ وارد برلن کرد، تحمیل مینمایند. و

حال آنکه در صورت نفی اصل حق ملل در تعیین سرنوشت خویش ممکنست اینرا بگویند.

برنامه ما نباید از حق زحمتکشان در تعیین سرنوشت خویش سخن گوید، زیرا این مطلب نادرست است. این برنامه باید آن چیزی را بگوید که هست. مادامکه ملت ها در مراحل گوناگون گذار از نظام قرون وسطائی به دموکراسی بورژوائی و از دموکراسی بورژوائی به دموکراسی پرولتری قرار دارند، این حکم برنامه ما مطلقاً صحیح است. ما در این راه پیچ و خمهای بسیاری داشتیم. هر ملتی باید حق تعیین سرنوشت خویش را دریافت نماید و این امر به تعیین سرنوشت زحمتکشان مساعدت میکند. در فنلاند پروسه جدا شدن پرولتاریا از بورژوازی بنحوی بسیار روشن و پرتوان و ژرف انجام میگردد. در آنجا همه چیز بهر حال بنحوی غیر از آنچه که در کشور ما انجام می یابد، انجام خواهد یافت. اگر ما بگوئیم که ملت فنلاند را بهیچوجه نمیشناسیم و فقط توده های زحمتکش را برسمیت میشناسیم، پوچترین حرفها را زده ایم. آنچه را که هست نمیتوان برسمیت شناخت، زیرا خودش ما را به این شناسائی وادار میکند. در کشورهای گوناگون مرزبندی بین پرولتاریا و بورژوازی از راههای ویژه ای انجام میگردد. در این راه ما باید با نهایت احتیاط رفتار کنیم. در مورد ملت های گوناگون بویژه باید احتیاط را رعایت نمود، زیرا هیچ چیز بدتر از بی اعتمادی نسبت به یک ملت نیست. در لهستان پرولتاریا اکنون دارند سرنوشت خویش را بدست خود میگیرند. اینک آخرین پیکره های مربوط به ترکیب اعضاء شورای نمایندگان کارگران ورشو (۲۸۸) نمایندگان سوسیال خائنین لهستانی ۳۳۳ و نمایندگان کمونیست ها ۲۹۷ تن است. این پیکره ها نشان میدهند که در آنجا بنابر تقویم انقلابی ما اکتبر چندان دور نیست. اکنون در آنجا ماه اوت و یا شاید ماه سپتامبر ۱۹۱۷ است. ولی اولاً چنین فرمانی صادر نشده است که بموجب آن همه کشورها مجبور باشند بر طبق تقویم انقلابی بلشویکی زندگی نمایند و اگر هم چنین فرمانی صادر میشد، آنوقت بموقع اجرا گذارده نمیشد. ثانیاً اکنون وضع بدینمنوال است که اکثریت کارگران لهستانی، که از کارگران ما پیشروتر و با فرهنگ ترند از نظریه سوسیال – دفاع طلبی و سوسیال – میهن پرستی دفاع مینمایند. باید صبر کرد. اینجا نمیتوان از حق توده های زحمتکش در تعیین سرنوشت خویش صحبت کرد. ما باید این مرزبندی را تبلیغ کنیم. ما اینکار را انجام میدهیم ولی در این امر ذره ای تردید نیست که در حال حاضر نمیتوان حق ملت لهستان را در تعیین سرنوشت خویش برسمیت شناخت. این مطلب روشن است. جنبش پرولتری لهستان همان راه جنبش ما را طی میکند یعنی بسوی دیکتاتوری پرولتاریا میرود، ولی بشیوه ای غیر از آنچه که در روسیه انجام میگردد. و در آنجا کارگران را با این حرف میترسانند که موسکال ها یعنی ولیکاروس ها، که همیشه لهستانیها را تحت فشار قرار داده اند، میخواهند شوینیسیم ولیکاروسی خود را در لفافه عنوان کمونیسم وارد لهستان سازند. کمونیسم را نمیتوان از راه زور معمول ساخت. یکی از بهترین رفقای کمونیست لهستانی، وقتی بوی گفتم: «شما طور دیگری عمل خواهید کرد» به من پاسخ داد: «نه، ما همان کاری را خواهیم کرد که شما کردید، ولی بهتر از شما». من به این برهان هیچ اعتراضی نتوانستم بکنم. باید امکان داد که این تمایل محجوبانه خود را عملی سازند یعنی

حکومت شوروی را بهتر از ما مستقر نمایند. نمیتوان این کیفیت را بحساب نیاورد که در آنجا تکامل از راه نسبتاً خود ویژه ای انجام میگیرد و لذا نمیتوان گفت: «مرده باد حق ملل در تعیین سرنوشت خویش! ما حق تعیین سرنوشت را فقط به توده های زحمتکش تفویض مینمائیم». این تعیین سرنوشت راه بسیار بغرنج و دشواری را طی میکند و در هیچ جا بجز روسیه وجود ندارد و لذا باید کلیه مراحل تکامل را در سایر کشورها پیش بینی نمود و هیچ چیز را بوسیله فرمان صادره از مسکو انجام نداد. بهمین جهت پیشنهاد مزبور از لحاظ اصولی پذیرفتنی نیست.

به نکات دیگری می پردازم که بموجب طرحیکه تهیه کرده ایم، من باید آنها را روشن کنم. من موضوع خرده مالکین و دهقانان میانه حال را در جای اول قرار داده ام. راجع به این موضوع در بخش ۴۷ گفته میشود:

«سیاست حزب کمونیست روسیه نسبت به دهقانان میانه حال عبارتست از جلب تدریجی و منظم آنان به کار ساختمان سوسیالیستی. حزب این وظیفه را وجهه همت خود قرار میدهد که دهقانان میانه حال را از کولاک ها جدا کند و با ابراز توجه نسبت به نیازمندیهای آنان آنها را بسوی طبقه کارگر جلب نماید و در عین حال علیه عقب ماندگی آنها از طریق اعمال نفوذ ایدئولوژیک، نه از راه تضییق، مبارزه کند و بکوشد در کلیه مواردی که با منافع حیاتی آنان تماس می یابد به سازش عملی با آنها نائل آید و در مورد تعیین شیوه های اجرای اصلاحات سوسیالیستی در حق آنها گذشت قائل شود».

من تصور میکنم که ما اینجا آنچه را فرمولبندی میکنیم که بنیاد گزاران سوسیالیسم بارها در مورد دهقانان میانه حال گفته اند. نقص این ماده فقط اینستکه بحد کافی صریح نیست. مشکل ما میتوانستیم در برنامه از این بیشتر چیزی بنویسیم. ولی در کنگره تنها مسائل برنامه ای مطرح نمیشود و ما باید به موضوع دهقانان میانه حال توجه جدی و بسیار جدی معطوف داریم. ما اطلاعاتی در دست داریم که بموجب آن در عصیانهای که در برخی نقاط روی می داده است بطور واضح یک نقشه عمومی مشهود است و این نقشه هم بطور واضح با نقشه جنگی گارد سفیدها مربوط است که تصمیم گرفته اند در ماه مارس به تعرض عمومی دست زده و یکسلسله عصیان برپا نمایند. هیئت رئیسه کنگره طرح پیامی را از طرف کنگره تنظیم کرده است که باطلاع شما خواهد رسید. این عصیانها با وضوح کامل بما نشان میدهد که اس ارهای چپ و بخشی از منشویک ها (در بریانسک منشویک ها برای برپا کردن عصیان فعالیت میکردند) نقش عمال مستقیم گارد سفیدها را بازی میکنند. تعرض عمومی گارد سفیدها، عصیان در دهات، قطع حرکت در راههای آهن: \_ شاید لااقل از این راه بتوان بلشویک ها را سرنگون ساخت؟ در اینجا است که نقش دهقانان میانه حال بخصوص با وضوح و اهمیت حیاتی مبرمی نمایان میگردد. ما باید در کنگره نه تنها روی گذشت خود نسبت بدقانان میانه حال تکیه خاص نمائیم، بلکه در مورد یکسلسله اقدامات حتی الامکان مشخصتری هم که لااقل مستقیماً چیزی عاید دهقانان میانه حال بکند، بیاندیشیم. اینها اقدامات است

که هم منافع بقاء خود ما و هم منافع مبارزه علیه کلیه دشمنان ما که میدانند دهقان میانه حال بین ما و آنان مردد است و لذا میکوشند او را از ما جدا کنند، انجام آنرا بطور مبرم ایجاب مینماید. اکنون وضع ما بر منوالیست که ذخائر عظیمی در اختیار داریم. ما میدانیم که هم انقلاب لهستان و هم انقلاب مجارستان در حال نمو و آنهم نمو بسیار سریع است. این دو انقلاب ذخائر پرولتری در اختیار ما خواهند گذارد و وضع ما را تسهیل خواهند نمود و در مقیاسی عظیم پایگاه پرولتری ما را تقویت خواهند نمود، - این پایگاه در کشور ما ضعیف است. این امر ممکنست در ماههای نزدیک روی دهد ولی ما میدانیم چه وقت روی خواهد داد. شما میدانید که اکنون لحظه خطیری فرا رسیده است و لذا موضوع دهقانان میانه حال اهمیت عملی عظیمی کسب مینماید.

سپس من میخواهم روی موضوع کتوپراسیون مکث نمائیم، - این موضوع بخش ۴۸ برنامه ما را تشکیل میدهد. این بخش تا حدودی کهنه شده است. وقتی که در کمیسیون آنرا مینوشتیم کتوپراسیون وجود داشت و کمون های مصرف نبود، ولی پس از چند روز فرمان در آمیختن کلیه انواع کتوپراتیوها و تشکیل یک کمون مصرف واحد بتصویب رسید. من نمیدانم که آیا این فرمان انتشار یافته و آیا اکثریت حصار با آن آشنا هستند یا نه. اگر آشنا نیستند آنوقت فردا یا پس فردا این فرمان منتشر خواهد شد. از این لحاظ بخش مزبور دیگر کهنه شده است، ولی مع الوصف من تصور میکنم که این بخش لازم است، زیرا ما همه بخوبی میدانیم که از فرمان تا اجرای آن مسافت زیادی راهست. ما از آوریل سال ۱۹۱۸ تاکنون با کتوپراتیوها سر و کله میزنیم و با آنکه به موفقیت قابل ملاحظه ای نائل آمده ایم، معهذا هنوز این موفقیت قطعی نیست. متحد ساختن اهالی بوسیله کتوپراتیوها را گاه ما به چنان مقیاسی رسانده ایم که ۹۸ درصد اهالی روستائی در بسیاری از شهرستان ها هم اکنون متحد شده اند. ولی این کتوپراتیوها که در جامعه سرمایه داری وجود داشتند، سرپایشان را روح جامعه بورژوائی فرا گرفته است و در رأس آنها منشیوها و اس ارها و کارشناسان بورژوائی قرار دارند. ما هنوز نتوانسته ایم آنها را تابع خود سازیم و وظیفه ما در این مورد انجام نیافته باقی مانده است. فرمان ما از لحاظ تشکیل کمون های مصرف گامی به پیش برمیدارد و فرمان میدهد که در سراسر روسیه کلیه انواع کتوپراتیوها باید با یکدیگر درآمیزند. ولی این فرمان نیز، حتی اگر تماماً هم آنرا عملی نمائیم، شعبه خودمختاری از کتوپراسیون کارگری را در داخل کمون مصرف آینده باقی خواهد گذارد، زیرا نمایندگان کتوپراسیون کارگری، که عملاً با جریان آشنائی دارند، بما گفتند و ثابت کردند که کتوپراسیون کارگری بمشابه سازمان تکامل یافته تری، باید محفوظ ماند، زیرا عمل آن را ضرورت ایجاب میکند. در حزب ما اختلاف نظرها و مباحثات زیادی بر سر کتوپراسیون روی می داد و بین بلشویک های مأمور کتوپراسیون و بلشویک های نماینده شوراها اختلافاتی وجود داشت. من تصور میکنم که از نظر اصولی حل مسئله باید بدون شک بر این زمینه باشد که دستگاه مزبور بمشابه یگانه دستگاهی که سرمایه داری موجبات آنرا در بین توده ها فراهم ساخته است و بمشابه یگانه دستگاهی که در بین توده های روستائی، که هنوز در مرحله سرمایه داری

ابتدائی هستند، عمل مینماید، بهر قیمتی شده است محفوظ ماند و بسط یابد و بهر حال بدور افکنده نشود. اینجا مسئله دشوار است زیرا کنوپراتیوها در اکثر موارد رهبران کارشناسان بورژوازی و غالباً از گارد سفیدهای واقعی هستند. از اینجاست که نفرت و آنهم نفرت بجا نسبت به آنان پدید آمد و مبارزه علیه آنها آغاز شد. ولی این مبارزه را البته باید از روی کاردانی انجام داد: باید از سوء قصدهای ضد انقلابی کارکنان کنوپراتیوها جلوگیری کرد، ولی این عمل نباید مبارزه علیه دستگاه کنوپراسیون باشد. ما باید ضمن طرد این کارکنان ضد انقلابی، خود دستگاه را تابع خویش سازیم. در اینجا نیز وظیفه ما درست همان وظیفه ایست که در مورد کارشناسان بورژوازی بعهدہ داریم و این مسئله دیگریست که من میخواهم در باره آن سخن گویم.

موضوع کارشناسان بورژوازی موجب اصطکاک و اختلاف نظرهای زیادی میگردد. چند روز پیش هنگامیکه برمن لازم آمد در شورای پتروگراد صحبت کنم، از یادداشتهایی که بمن داده شد، چند یادداشت به مسئله میزان حقوق اختصاص داشت. از من می پرسیدند: مگر میشود در جمهوری سوسیالیستی تا ۳۰۰۰ روبل حقوق داد؟ ما اساساً این مسئله را در برنامه طرح ساخته ایم، زیرا ناخرسندی از این امر بسی دامنہ دار شده است. موضوع کارشناسان بورژوازی در ارتش، در صنایع، در کنوپراتیوها و در همه جا مطرح است. این مسئله در دوران انتقال از سرمایه داری به کمونیسم مسئله بسیار مهمی است. ما تنها زمانی میتوانیم کمونیسم را بسازیم که آنرا با وسائل علم و تکنیک بورژوائی برای توده ها بیشتر قابل فهم نمایم. طور دیگری نمیتوان جامعه کمونیستی را بنا نهاد. و اما برای اینکه بتوان جامعه مزبور را بدینسان ساخت باید دستگاه دولتی را از بورژوازی گرفت و تمام این کارشناسان را به کار جلب کرد. ما در برنامه عمداً این مطلب را شرح و بسط دادیم تا حل آن بطور اساسی انجام گرفته باشد. ما به احسن وجهی میدانیم که عقب ماندگی فرهنگی روسیه یعنی چه و این کیفیت به سر حکومت شوروی که از لحاظ اصولی - دموکراسی پرولتری بمراتب عالیتری را بوجود آورده و نمونه ای از این دموکراسی را برای سراسر جهان فراهم ساخته است، چه می آورد و این بی فرهنگی چگونه حکومت شوروی را خوار میسازد و بوروکراسی را احیا مینماید. دستگاه دولتی شوروی در گفتار برای تمام زحمتکشان قابل فهم است ولی در عمل، بطوریکه همه میدانیم، بهیچوجه برای عموم قابل فهم نیست. و علت این امر ابداً این نیست که نظیر دوران بورژوازی، قوانین مانع این امرند، قوانین ما بعکس باین امر کمک میکنند. ولی قوانین تنها در این مورد کافی نیستند. برای اینکار فعالیت تربیتی و سازمانی و فرهنگی زیادی لازم است و این عمل را، که فعالیت طولانی عظیمی را ایجاب مینماید، نمیتوان سریعاً با قانون انجام داد. موضوع کارشناسان بورژوازی باید در این کنگره با صراحت کامل حل شود. این شیوه حل مسئله برفقا، که بیشک جریان مذاکرات این کنگره را بدقت تعقیب میکنند، امکان خواهد داد که به اتوریته این کنگره اتکاء نمایند و به بینند ما با چه دشواریهایی روبرو هستیم. و نیز این شیوه حل برفقائی که در هر گام با این مسئله مواجه میگردند، کمک خواهد کرد تا لااقل در کارهای تبلیغاتی شرکت ورزند.

رفقای نماینده اسپارتاکیست ها در کنگره مسکو برای ما تعریف میکردند که در آلمان باختی که صنایع آن از همه جا تکامل یافته تر و نفوذ اسپارتاکیست ها در بین کارگران از همه جا بیشتر است، با آنکه اسپارتاکیست ها هنوز در آنجا پیروز نشده اند، مع الوصف در بسیاری از بزرگترین بنگاهها مهندسین و رؤسای بنگاهها بنزد اسپارتاکیست ها می آمدند و میگفتند: «ما با شما خواهیم بود». در کشور ما چنین نبود. ظاهراً سطح فرهنگی عالیترا کارگران در آنجا و پرولتاریزه شدن بیشتر کارکنان فنی و شاید هم یکسلسله علل دیگری که بر ما مجهول است مناسباتی را ایجاد کرده است که تا حدودی با مال ما فرق دارد.

بهر حال این برای ما یکی از موانع عمده در راه پیشروی بعدی است. ما باید هم اکنون بدون اینکه منتظر پشتیبانی از طرف سایر کشورها باشیم، بیدرنگ و فی الفور نیروهای مولده را افزایش دهیم. انجام این کار بدون کارشناسان بورژوازی ممکن نیست. این مطلب را باید یکبار برای همیشه گفت. البته اکثریت این کارشناسان سراپا غرق در جهان بینی بورژوائی هستند. آنها را باید در یک محیط همکاری رفیقانه و بوسیله کمیسرهای کارگری و حوزه های کمونیستی احاطه نمود و در شرایطی قرار داد که راه گریز نداشته باشند، ولی باید به آنان امکان داد تا در شرایطی بهتر از آنچه در دوران سرمایه داری وجود داشت کار کنند، زیرا این قشر که بتوسط بورژوازی تربیت شده است، طور دیگری حاضر به کار کردن نخواهد شد. نمیتوان یک قشر اجتماعی کامل را با تازیانه وادار بکار کرد، ما این را بخوبی به محک آزمایش گذاردیم. میتوان آنها را وادار نمود تا در عملیات ضد انقلابی فعالانه شرکت نورزند، میتوان آنها را مرعوب ساخت تا جرئت نکنند بسوی بیانیه گارد سفیدها دست دراز نمایند. بلشویک ها از این لحاظ خیلی جدی عمل میکنند. این کار را میتوان انجام داد و ما بعد کافی آنرا انجام میدهیم و همه ما اینکار را آموخته ایم. ولی بکار واداشتن یک قشر کامل با این شیوه ممکن نیست. این افراد به کار با فرهنگ عادت کرده اند و این کار را در چارچوب نظام بورژوازی به پیش می بردند یعنی بورژوازی را با دستاوردهای مادی عظیم غنی میساختند، ولی به پرولتاریا سهم ناچیزی از آن میدادند. ولی آنها بهر حال فرهنگ را به پیش می بردند و همین هم حرفه آنها را تشکیل میداد. وقتی آنها میبینند که طبقه کارگر قشرهای پیشرو متشکلی را جلو میکشد که نه تنها برای فرهنگ ارزش قائلند، بلکه در عین حال کمک میکنند تا فرهنگ را بمیان توده ها ببرند، روش خود را نسبت بما عوض میکنند. وقتی پزشک می بیند که پرولتاریا برای مبارزه علیه بیماریهای همه گیر زحمتکشانش را برای فعالیت مبتکرانه بپا میدارد، آنگاه بکلی روش دیگری را نسبت به ما در پیش میگیرد. در کشور ما قشر بزرگی از این پزشکان و مهندسین و متخصصین کشاورزی و کتوپراتیو وجود دارند و اینها وقتی در جریان عمل به بینند که پرولتاریا توده های هر چه وسیعتری را باینکار جلب مینماید، آنوقت دیگر تنها از لحاظ سیاسی از بورژوازی جدا نمیشوند، بلکه اخلاقاً نیز مغلوب میگردند. آنگاه وظیفه ما سبکتر خواهد شد و آنها بخودی خود به دستگاه دولتی ما جلب خواهند گردید و جزئی از آن خواهند شد. برای این کار باید چیزهایی را هم فدا کرد. برای

اینکار ولو دو میلیارد هم پرداخته شود اهمیتی ندارد. ترس از این فداکاری کودکی است، زیرا دال بر عدم درک وظائفی است که در برابر ما قرار دارد.

اختلال امور حمل و نقل و پریشانی امور صنایع و کشاورزی ارکان وجود جمهوری شوروی را متزلزل میسازد. در این مورد ما باید جدیدترین تدابیر را اتخاذ نمائیم که تمام قوای کشور را به منتها درجه بسیج نماید. در مورد کارشناسان ما نباید روش خرده گیری را در پیش گیریم. این کارشناسان خدام استشارگران نبوده بلکه فرهنگیانی هستند که در جامعه بورژوائی به بورژوازی خدمت میکردند و همه سوسیالیست های سراسر جهان در باره آنان میگفتند که در جامعه پرولتری آنها به ما خدمت خواهند کرد. در این دوران انتقالی ما باید شرایط حتی الامکان بهتری را برای گذران آنان فراهم سازیم. این بهترین سیاست و صرفه جویانه ترین شیوه اداره امور خواهد بود. در غیر اینصورت ما با صرفه جویی یک چند صد میلیون ممکنست آنقدر از دست بدهیم که با میلیاردها هم نتوان از دست رفته ها را باز گرداند.

وقتی ما در مورد مسئله میزان حقوق با رفیق اشمیت کمیسر کار صحبت میکردیم او فاکت های ذکر میکرد و میگفت ما برای برابر کردن میزان دستمزد بقدری کار انجام داده ایم که هیچ دولت بورژوائی در هیچ جا انجام نداده و طی دهها سال هم نمیتواند انجام دهد. مثلاً میزان حقوق دوران قبل از جنگ را بگیرید. کارگر ساده در روز یک روبل و در ماه ۲۵ روبل دریافت میداشت و یک کارشناس ماهیانه ۵۰۰ روبل میگرفت و این سوای کسانی است که ماهیانه صدها هزار روبل میگرفتند. کارشناس ۲۰ بار بیش از کارگر دریافت میداشت میزان حقوقی که ما اکنون معمول داشته ایم بین ۶۰۰ تا ۳۰۰۰ روبل نوسان میکند که فرق بین حداقل و حداکثر آن فقط ۵ برابر است. ما برای برابر نمودن خیلی کار انجام داده ایم. البته ما اکنون به کارشناسان بیشتر می پردازیم، ولی پرداخت این مقدار اضافی بخاطر علم نه تنها ارزش دارد، بلکه واجب بوده و از لحاظ تئوری ضروری هم هست. در برنامه این مسئله بعقیده من بطور مبسوط تشریح شده است. باید قویاً روی آن تکیه کرد و در همین جا آنرا نه تنها از لحاظ اصولی حل کرد، بلکه ترتیبی داد تا همه اعضا کنگره پس از بازگشت به محل های خود، در گزارشهای خود به سازمانهای مربوط شان و نیز در سراسر فعالیت خود بکوشند تا این مسئله عملی گردد.

ما هم اکنون موفق شده ایم در بین روشنفکران مردم تحول عظیمی ایجاد نمائیم. اگر دیروز از قانونی نمودن احزاب خرده بورژوائی سخن میگفتیم و امروز منشویک ها و اس ارها را بازداشت مینمائیم، باید گفت که ما در این نوسانات سیستم کاملاً معینی را عملی میسازیم. در خلال این نوسانات یک خط مشی کاملاً استوار وجود دارد: دفع کردن ضد انقلاب و استفاده نمودن از دستگاه فرهنگی بورژوائی. منشویکها بدترین دشمنان سوسیالیسم اند زیرا جامعه پرولتری بر تن میکنند، ولی آنها قشر غیر پرولتری هستند. در این قشر فقط سران قلیل العده آن پرولتری هستند، ولی خود این قشر از روشنفکران خرده بورژوا تشکیل میگردد. این قشر بسوی ما می آید. ما تمامی آنرا بعنوان

یک قشر تصاحب خواهیم کرد. هر بار که آنها بسوی ما می آیند میگوئیم: «سرافراز بفرمائید». هر بار تردیدی رخ داد بخشی از آنها بسوی ما می آیند. وضع در مورد منشویک ها و طرفداران روزنامه «نویا ژیزن» و اس ارها چنین بود، در مورد کلیه این عناصر مردد نیز که هنوز مدتها دست و پا گیر ما خواهند بود و ضجه و زاری خواهند کرد و از یک اردوگاه به اردوگاه دیگر خواهند گریخت، وضع بهمین منوال خواهد بود و کاری با آنها نمیتوان کرد. ولی ما از خلال تمام این تردیدها قشرهای روشنفکران فرهنگی را به صفوف کارکنان شوروی جلب و عناصری را که به پشتیبانی از گارد سفیدها ادامه میدهند طرد خواهیم کرد.

مسئله دیگری که بموجب تقسیم موضوعات جزو وظیفه من است، مسئله مربوط به بوروکراتیسم و جلب توده های وسیع به کار شوروی است. شکایات از بوروکراتیسم مدتهاست شنیده میشود و این شکایات بیشک اساس دارد. ما در مبارزه علیه بوروکراتیسم کارهایی انجام داده ایم که هیچ دولتی در جهان انجام نداده است. ما آن دستگاهی را که سراپا غرق در بوروکراتیسم و ستمگری بورژوائی بود و حتی در آزادترین جمهوری های بورژوائی نیز کماکان چنین است از بیخ و بن نابود ساختیم. برای مثال دادرسی را بگیریم. البته اینجا وظیفه آسانتر بود و ایجاد دستگاه نوین لازم نیامد، زیرا محاکمه بر اساس شعور حقوقی انقلابی طبقات زحمتکش از عهده هر کس ساخته است. ما هنوز در اینمورد بهیچوجه کار را پایان خود نرسانده ایم، ولی در نواحی زیادی آنچه را که از لحاظ دادرسی لازم بوده است ایجاد نموده ایم. ما ارگانهائی بوجود آورده ایم که در آن نه تنها مردان بلکه زنان نیز که عناصر عقب مانده تر و دارای تحرک کم تری هستند، جملگی میتوانند یکسره شرکت ورزند.

کارمندان سایر رشته های اداری مأمورین بوروکرات پوست کلفت تری هستند. وظیفه در اینجا دشوارتر است. ما بدون این دستگاه قادر به ادامه حیات نیستیم، کلیه شئون اداری موجبات نیازمندی باین دستگاه را فراهم میکند. در این مورد گرفتاری ما از آنست که روسیه از لحاظ سرمایه داری بحد کافی تکامل نیافته بود. آلمان ظاهراً از این لحاظ کارش سهلتر خواهد بود زیرا در آنجا دستگاه بوروکراتیک مکتب بزرگی را گذرانده که در آن تمام شییره انسان را میکشند ولی بکار وادار میکنند و نمیگذارند، مثل برخی از دفترخانه های ما، روی صندلیها چرت بزند. ما عناصر قدیمی بوروکرات را پراکنده ساختیم و زیر و رو کردیم و سپس مجدداً به گماردن آنها بر سر مقامات جدید پرداختیم. بوروکراتهای دوران تزاری بنا کردند به روی آور شدن بسوی مؤسسات شوروی و عملی ساختن بوروکراتیسم و در آمدن به جامعه کمونیستها و برای موفقیت بیشتر در نیل به جاه و مقام به دست و پا کردن کارت عضویت حزب کمونیست روسیه برای خود پرداختند. بدینطریق آنها را از در بیرون کردند ولی آنها از پنجره خود را داخل میکنند. در اینمورد بیش از هر چیز نقصان قوای فرهنگی تأثیر می بخشد. این بوروکرات ها را میتوان معزول نمود، ولی نمیتوان فی الفور به آنها تربیت جدید داد. اینجا مقدم بر همه ما با وظایف سازمانی، فرهنگی و تربیتی روبرو میشویم.

تنها در صورتی میتوان علیه بوروکراتیسم تا پایان یعنی تا احراز پیروزی کامل بر آن مبارزه کرد



که تمام اهالی در اداره امور شرکت ورزند. در جمهوری های بورژوائی این امر نه تنها غیر ممکن بوده بلکه خود قانون مانع آن بود. در بهترین جمهوریهای بورژوائی، هر اندازه هم که دموکراتیک باشند، هزاران محظور قانونی وجود دارد که مانع شرکت زحمتکشان در اداره امور میگردد. ما کاری کردیم که این محظورات در کشورمان باقی نماند، ولی تاکنون هنوز باین امر توفیق نیافته ایم که توده های زحمتکش بتوانند در اداره امور شرکت ورزند، - علاوه بر قانون سطح فرهنگی نیز وجود دارد که آنرا تابع هیچ قانونی نمیتوان کرد. این پائین بودن سطح فرهنگ موجب آنست که شوراها، که بنا بر برنامه خود ارگانهای اداره امور بتوسط زحمتکشان هستند، در واقعیت امر ارگانهای اداره امور برای زحمتکشان میباشند که در آن کارها بتوسط توده های زحمتکش اداره نشده بلکه بتوسط قشر پیشرو پرولتاریا اداره میشود.

اینجا ما با وظیفه ای روبرو هستیم که آنرا نمیتوان بشیوه دیگری جز تربیت طولانی عملی ساخت. اکنون این وظیفه برای ما بینهایت دشوار است، زیرا همانطور که من بارها متذکر شده ام، قشر کارگرانی که به اداره امور مشغولند بینهایت و بطور تصور ناپذیری نازک است. ما باید نیروی کمکی دریافت داریم. طبق تمام علائم و امارات موجوده چنین ذخیره ای در درون کشور افزایش مییابد. اشتیاق عظیم به کسب معلومات و موفقیت بسیار عظیم در رشته تحصیلی که بیش از همه از طرق غیر آموزشگاهی بدست می آید - این موفقیت عظیم توده های زحمتکش در رشته کسب معلومات - مورد کوچکترین تردید نیست. این موفقیت در هیچ چارچوب آموزشگاهی نمیگنجد، ولی موفقیت عظیمی است. تمام شواهد حاکی از آنند که در آینده نزدیک ما ذخیره عظیمی بدست خواهیم آورد که جای نمایندگان قشر نازک پرولتاریا را که بیش از حد در زیر بار کار کوفته شده اند خواهد گرفت. ولی بهر حال اکنون وضع ما از این لحاظ فوق العاده دشوار است. بوروکراسی مغلوب شده است. استثمارگران برکنار شده اند، ولی سطح فرهنگی ارتقاء نیافته و لذا بوروکرات ها مقامات سابق را اشغال کرده اند. بوروکراسی را فقط در صورتی میتوان تحت منگنه گذارد که پرولتاریا و دهقانان در مقیاسی بمراتب وسیعتر از آنچه که تاکنون وجود داشته است متشکل شوند و در عین حال برای جلب کارگران به اداره امور اقداماتی بطور واقعی عملی گردد. شما همه از این اقدامات در رشته هر یک از کمیساریاهای ملی باخبرید و من روی آنها مکث نمیکنم.

آخرین نکته ای که من باید از آن سخن گویم عبارتست از نقش رهنمون پرولتاریا و محروم ساختن از حق انتخاب. قانون اساسی ما برای پرولتاریا در مقابل دهقانان امتیاز قائل است و استثمارگران را از حق انتخاب محروم مینماید. باین قسمت بیش از هر چیز دیگر دموکراتهای خالص اروپای باختری حمله میکردند. ما به آنها پاسخ میدادیم و میدهیم که آنها اساسی ترین احکام مارکسیسم را فراموش کرده و از یاد برده اند که در نزد آنها از دموکراسی بورژوائی سخن در میان است و حال آنکه ما به مرحله دموکراسی پرولتاری انتقال یافته ایم. در جهان کشوری نیست که حتی یک دهم آنچه را که جمهوری شوروی طی ماههای گذشته برای کارگران و دهقانان تهیدست در رشته جلب آنان به

اداره امور کشور انجام داده است، انجام داده باشد. این یک حقیقت مطلق است. هیچکس حاضر بانکار این حقیقت نخواهد شد که ما برای دموکراسی واقعی، نه روی کاغذ، و برای جلب کارگران و دهقانان آنقدر کار انجام داده ایم که بهترین جمهوریهای دموکراتیک طی صدها سال انجام نداده و نمیتوانستند انجام دهند. این عمل اهمیت شوراها را مشخص ساخت و در سایه آن شوراها به شعار پرولتاریای سراسر جهان مبدل گشتند.

ولی این امر ذره ای در این کیفیت تغییری نمیدهد که ما با عدم کفایت تکامل فرهنگی توده ها روبرو هستیم. ما به مسئله محروم ساختن بورژوازی از حق انتخاب بهیچوجه از یک نقطه نظر مطلق ننگریسته ایم، زیرا از نظر تئوریک کاملاً جایز بنظر میرسد که دیکتاتوری پرولتاریا در هر گام بورژوازی را سرکوب نماید، ولی بتواند ویرا از حق انتخاب محروم نسازد. این امر از نظر تئوریک کاملاً ممکنست و ما هم قانون اساسی خود را بعنوان نمونه ای برای سایر کشورها تکلیف نمیکنیم. ما فقط اینرا میگوئیم که هر کس انتقال به سوسیالیسم را بدون سرکوب بورژوازی تصور نماید، سوسیالیست نیست. ولی اگر سرکوب بورژوازی بعنوان یک طبقه ضروریست، محروم ساختن وی از حق انتخاب و برابری ضروری نیست. ما خواهان آزادی برای بورژوازی نیستیم، برابری استثمارگران و استثمار شوندهگان را نیز قبول نداریم، ولی ما در برنامه این مسئله را بدینسان در نظر میگیریم که اقداماتی از قبیل عدم برابری بین کارگران و دهقانان، اصلاً بتوسط قانون اساسی مقرر نمیگردد. قانون اساسی این اقدامات را پس از آنکه در زندگی بکار بسته شده بودند، ثبت نمود. حتی بلشویکها نبودند که قانون اساسی شوراها را تدوین کردند، این قانون را قبل از انقلاب بلشویکی منشویک ها و اس ارها علیه خود تدوین نمودند. آنها این قانون را همانطور تدوین کردند که زندگی تدوین کرده بود. تشکل پرولتاریا بسی سریعتر از تشکل دهقانان انجام میگرفت و این امر کارگران را تکیه گاه انقلاب میساخت و عملاً به آنها امتیاز میداد. از آن پس وظیفه این بود که از این امتیازات تدریجاً به برابر نمودن آنها پرداخته شود. بورژوازی را قبل از انقلاب اکتبر و پس از آن هیچکس از شوراها بیرون نکرد. بورژوازی خودش از شوراها رفت.

چنین است موضوع حق انتخاب برای بورژوازی. وظیفه ما اینست که این مسئله را با وضوح کامل مطرح سازیم. ما بهیچوجه از این رفتار خود پوزش نمی طلبیم، بلکه واقعیات را بدانسان که هست با دقت کاملاً ذکر مینمائیم. ما میگوئیم که قانون اساسی ما مجبور بود این عدم برابری را قید نماید، زیرا سطح فرهنگی پائین است و تشکل در نزد ما ضعیف است. ولی ما این وضع را به کمال مطلوب بدل نمیکنیم، بلکه برعکس حزب در برنامه موظف میشود بطور سیستماتیک در راه محو این عدم برابری بین پرولتاریای متشکل تر و دهقانان بکوشد. همینکه ما موفق شویم سطح فرهنگی را ارتقاء دهیم این عدم برابری را ملغی خواهیم نمود. آنگاه ما میتوانیم بدون این قبیل محدودیت ها کار خود را از پیش ببریم. این محدودیت ها حتی اکنون هم، پس از ۱۷ ماهی که از انقلاب گذشته است، عملاً اهمیت بسیار اندکی دارند.

رفقا اینهاست نکات عمده ای که من لازم دانستم ضمن بحث و مذاکره عمومی در باره برنامه روی آنها مکث نمایم تا بعداً در اطراف آن بحث مفصلتری بعمل آید. (کف زدن حضار).

در ماه مارس سال ۱۹۱۹

در روزنامه «پراودا» به چاپ رسید.

و. ای. لنین کلیات آثار، جلد ۲۹، چاپ چهارم روسی، ص ۱۴۴-۱۶۳.

### توضیحات

(۲۸۵) کنگره هشتم حزب کمونیست (ب) روسیه از ۱۸ تا ۲۳ ماه مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو جریان داشت. در کنگره ۳۰۱ نماینده که از طرف ۳۱۳۷۶۶ عضو انتخاب شده بودند با رأی قطعی و ۱۰۲ نماینده با رأی مشورتی حضور داشتند. دستور روز کنگره عبارت بود از: گزارش کمیته مرکزی، برنامه حزب کمونیست (ب) روسیه، تأسیس انترناسیونال کمونیستی، وضع جنگی و سیاست جنگی، کار در ده، مسائل تشکیلاتی و غیره.

در این کنگره برنامه جدید حزب بتصویب رسید. کنگره هنگام بررسی برنامه حزب نظریات ضد بلشویکی بوخارین را که پیشنهاد میکرد از برنامه مواد مربوط به سرمایه داری و تولید خرده کالائی و اقتصاد دهقانان میانه حال حذف شود قطعاً رد کرد. نظریات بوخارین عبارت بود از نفی منشویکی – تروتسکیستی نقش دهقانان میانه حال در ساختمان شوروی. ضمناً بوخارین واقعیت پیدایش و رشد عناصر کولاک از درون اقتصاد خرده کالائی را ماست مالی میکرد. کنگره نظریات ضد بلشویکی بوخارین و پیاتاکوف را نیز در باره مسئله ملی که در آن با ماده حق ملل در تعیین سرنوشت خویش و برابری حقوق ملل مخالفت مینمودند، رد کرد.

کنگره هشتم خط مشی جدید حزب را در مورد دهقانان میانه حال تعیین نمود. این خط مشی توسط لنین در گزارش وی راجع به کار در ده و نیز بوسیله تصمیماتی که از طرف کنگره در باره این مسئله اتخاذ گردیده بود، تعیین شد. کنگره پیشنهاد کرد که از سیاست بی طرف ساختن دهقان میانه حال دست کشیده شود و به سیاست اتحاد پایدار با وی در عین حفظ نقش رهبری کننده پرولتاریا در این اتحاد پرداخته شود.

کنگره در مورد مسئله جنگ قراری برای تحکیم ارتش سرخ صادر نمود. و باصطلاح «اپوزیسیون نظامی» را که با استفاده از متخصصین نظامی قدیمی مخالفت میورزید و از بقایای پارتیزان منشی در ارتش دفاع مینمود و با تأسیس ارتش سرخ منظمی که دارای روح انضباط آهنین باشد مخالف بود، تقبیح کرد.

کنگره در باره ساختمان حزبی و شوروی تصمیمی اتخاذ نمود و به گروه اپورتونیست ساپرونف – اوسینسکی که نقش رهبری کننده حزب را در کار شوراها نفی میکردند، ضربت شکننده وارد ساخت.

کنگره در مورد مسئلهٔ ساختمان حزبی تصمیمی راجع به تجدید نامنویسی کلیه اعضای حزب و بهبود ترکیب اجتماعی حزب اتخاذ نمود.

(۲۸۶) منظور تسلیم متن تصویب‌نامه ای در ۱۸ (۳۱) دسامبر ۱۹۱۷ از طرف لنین به اسوین هوور رئیس دولت بورژوائی فنلاند است، که توسط شورای کمیسرهای ملی در بارهٔ شناسائی استقلال فنلاند صادر شده بود.

(۲۸۷) منظور لنین مذاکراتیست که در مارس سال ۱۹۱۹ در مسکو راجع به تشکیل جمهوری شوروی خودمختار باشقیرستان با هیئت نمایندگی باشقیرستان بعمل می آمد. در نتیجه مذاکرات «موافقتنامه حکومت مرکزی شوروی با دولت باشقیرستان در بارهٔ جمهوری شوروی خودمختار باشقیرستان» به امضا رسید. موافقتنامهٔ مزبور تأسیس جمهوری شوروی خودمختار باشقیرستان را بموجب قانون اساسی شوروی مقرر داشت و سرحد این جمهوری و تقسیمات اداری آن را معین نمود.

(۲۸۸) شورای نمایندگان کارگران ورشو - در ۱۱ نوامبر سال ۱۹۱۸ تشکیل شد. در بسیاری از شهرها و نواحی دیگر صنعتی لهستان نیز شوراهای نمایندگان کارگران تشکیل گردید. شورای نمایندگان کارگران ورشو به برقراری عملی روز کار ۸ ساعته در بنگاهها و مبارزه علیه خرابکاری کارفرمایان پرداخت و تصمیمی در بارهٔ برقراری ارتباط با روسیه انقلابی اتخاذ نمود و هکذا. در تابستان سال ۱۹۱۹ این شوراها توسط دولت بورژوازی لهستان منحل شدند.